

گفتگوی علمی

رقابت سیاسی و تشنجات اجتماعی در گفتگو با آقای دکتر جواد اطاعت

رقابت سیاسی را باید پدیده‌ای با کارکردهای متفاوت تعریف کرد که با رعایت شرط اساسی "دردرون نظام بودن" می‌تواند مایه تقویت امنیت داخلی و یا تضعیف آن - به واسطه ایجاد تشنج تلقی گردد. در گفتگوی حاضر سعی بر آن است تا از چپستی، ویژگیها و نتایج رقابت سیاسی به مثابه فعالیتهای مختلفی که گروههای سیاسی گوناگون در چارچوب کلی نظام صورت می‌دهند، اطلاع حاصل کنیم. برای این منظور خدمت آقای دکتر جواد اطاعت مدیرکل تحقیقات وزارت کشور رسیده‌ایم، تا ضمن آگاهی از دیدگاه ایشان، به ارزیابی وضعیت فعلی جامعه ایران پردازیم. لازم به ذکر است که متن حاضر، تلخیصی از مطالب مفصل ایشان است که در دفتر فصلنامه تنظیم و ارایه گردیده است. مشروح پاسخهای بیان شده در دفتر همایشهای پژوهشکده جهت مطالعه علاقه‌مندان موجود می‌باشد.

* * *

فصلنامه: برای شروع بحث لطفاً مهمترین نظریه‌هایی را که در زمینه چگونگی وقوع خشونت در

جامعه مطرح است، معرفی بفرمایید.

دکتر اطاعت: برای این که به صورت ریشه‌ای تر به این مبحث بپردازیم، لازم است کلیه عوامل، تشنج‌زا در نظر آورده شوند. از آن جایی که مسأله تشنجهای سیاسی که بعضاً منجر به خشونت و شورشهای اجتماعی می‌شود، در حوزه علوم اجتماعی به صورت وسیعی بدان پرداخته و نظریات مختلفی در این باب طرح شده است، در این باره بنده نیز به چند شاخص اصلی اشاره می‌کنم:

۱- مهمترین مسأله، قانون‌گریزی و عدم حاکمیت قانون در این مسأله است، یعنی یک جامعه برای این که بتواند به خودش سامان دهد و حرکت خود را از جایی آغاز کند و در جهت تحقق اهداف، اصول و آرمانهای مدنظرش به پیش برود، باید چارچوب، ضوابط و مقرراتی را مبنا و ملاک حرکت خویش قرار دهد و آن، قانون اساسی است، که مجموعاً از آن به میثاق ملی یاد می‌شود و با رأیی که مردم می‌دهند در واقع حاکمیت این قانون بر سرنوشت خود را می‌پذیرند، حالاً منشأ قانون ممکن است الهی و یا غیردینی باشد ولی به هر صورت آن چه که حاکم بر اعمال، رفتار و اقدامات یک جامعه می‌باشد، "قانون" است. زمانی که این

قانون به رسمیت شناخته شود تا حد زیادی مانع از حرکتهایی خواهد بود که زمینه و بستری برای تنشها و شورشهای اجتماعی ایجاد می‌کند. در واقع یک بخش مسأله به عدم پایبندی به قانون باز می‌گردد.

۲- مسأله دیگر، عدم پذیرش قواعد بازی سیاسی در رقابتهاست، قواعدی که بر مبنای قانون شکل می‌گیرند و بر آن مبنا، جریانهای سیاسی و نخبگان سیاسی وارد میدان رقابت می‌شوند.

۳- اگر بخواهیم به زیرساختها اشاره کنیم باید به نظریه سرکوب‌گرایی سورکین بپردازیم. به هر روی جامعه چه به صورت فردی یا اجتماعی، درخواستها و غرایزی دارد که دارای دو جزء است، یا ممکن است معنوی باشد که به دیدگاه و عقاید افراد برمی‌گردد و یا ممکن است نیازهای فیزیولوژیک یا جسمانی باشد.

توجه نکردن به اینها و سرکوبشان، زمینه خشونتها و شورشهای اجتماعی را فراهم می‌سازد.

۴- مسأله دیگر، نابرابری اجتماعی است، البته نابرابری در تمامی عرصه‌ها می‌تواند مدنظر باشد. نابرابری سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یا به عبارت دیگر، توزیع نامتناسب قدرت در عرصه سیاسی،

کنند و طبقات استثمار شده نیز بر ضد عقبه استثمارگر، دست به پرخاش و شورش و اعتراض به وضع موجود بزنند.

۶- تحلیل دیگر، اتمیزه شدن جامعه و نبود نهادهای مدنی است که سازوکاری برای رقابت در عرصه‌های مختلف به شمار می‌روند.

توزیع نامتناسب امکانات در عرصه اقتصادی یا توزیع نامتناسب ارزشها در عرصه فرهنگی. همه اینها می‌توانند زمینه ساز بروز خشونت، شورش و بحران گردد. ۵- عامل دیگر، استثمار طبقاتی است که بر بنیاد نظریه معروف مارکس قرار دارد و براساس آن، طبقات اجتماعی ممکن است برای استثمار هم‌دیگر تلاش

فصلنامه: نظریه‌های فوق از آن حیث که عام هستند، موضوعی بیش از بروز خشونت و تشنج در حوزه رقابت‌های سیاسی را در بر نمی‌گیرند. حال اگر خواسته باشیم به‌طور مشخص به تحلیل موضوع رقابت‌های سیاسی بپردازیم، به نظر جناب عالی کدامیک از تئوریهای فوق، کاربرد تفسیری بیشتری دارند؟

وضع موجود، حال اگر این نظام سیاسی بخواهد از قدرت تخریبی این وضعیت جلوگیری کند ناگزیر باید دست به ایجاد نهادهای مدنی بزند، توضیح آن که در عرصه سیاسی نیز ممکن است افراد نسبت به نظام سیاسی ایراداتی داشته باشند که اگر این خواستها و علایق و غرایز نهادینه نگردند، این قدرت تخریبی فزونی می‌گیرد و چه بسا باعث واژگونی نظام سیاسی شود ولی زمانی که نهادهای اجتماعی ایجاد می‌شود، حال تحت عنوان نهادهای جامعه مدنی یا هر نهاد دیگر، این افراد، اعتراضات و انتقادات و نظرگاههای خود را از طریق آن نهاد سیاسی بروز می‌دهند و مشارکت مردم در قالب این نهادها که مشارکتی نهادمند

دکتر اطاعت: از میان نظریه‌های فوق، نظریه اتمیزاسیون اجتماعی دارای قابلیت تفسیری خوبی است به این معنا که افراد یک جامعه در مواقعی که عمدتاً هم در جامعه توده‌ای شکل می‌گیرد، تبدیل به عنصر تنها می‌شوند. در عرصه‌های اجتماعی، ممکن است افراد به شکلی تنها، با نظام سیاسی مشکل و بر آن اشکالات و ایراداتی داشته باشند، منتهی زمانی که یک کاتالیزور ایجاد می‌شود این افراد تنها یا اتمیزه یا آنها که به عنصری تنها تبدیل شده‌اند بر اثر آن کاتالیزور که ممکن است یک رهبر سیاسی باشد، که به خاطر شعارهایش این افراد تنها را با یکدیگر پیوند بدهد و به سبلی خروشان تبدیل کند. در مقابل

است نه تنها باعث شورش، بحران و طغیانهای اجتماعی نمی‌شود بلکه کمک مؤثری هم به نظام سیاسی می‌کند و پشتوانه محکمی بر آن به شمار می‌رود، چرا که این نهادهای جامعه مدنی در عرصه‌های مختلفی فعالیت دارند و در واقع به مثابه یک حایل و حدواسطی بین دولت و مردم عمل می‌کنند و از یک طرف جلوی استبداد دولت بر توده‌ها را می‌گیرند و از طرف دیگر هم ضمن این که خواستها و علایق مردم را جمع می‌کنند و اجماع و توافق را که یکی از کارویژه‌های نهاد مدنی هست به وجود می‌آورند، از سویی نیز، استبداد توده‌ای بر دولت را هم، مانع می‌شوند؛ یعنی ممکن است توده‌ها ناآگاهانه خواسته‌هایی را مطرح می‌سازند که بر مصلحت امور خدشه‌دار وارد کند، این نهادهای مدنی در واقع خواسته‌های نامعقول توده‌ها را نهادمند و کانالیزه کرده و با تواناییها و ظرفیتهای نظام سیاسی متناسب می‌سازند.

بنابراین می‌دانیم که نهادینه نشدن مشارکت سیاسی، می‌تواند خود منجر به

شورشها و بحرانها و خشونت‌های سیاسی شود که بعضاً ممکن است براندازی نظام سیاسی را در پی آورد.

از این رو بحث جامعه مدنی، تشکلهای سیاسی، احزاب و گروههای نهادمند، یک بحث آرمانی و روشنفکری نیست، بلکه کاملاً محافظه کارانه است یعنی برای حفظ و ثبات و تداوم یک نظام سیاسی لزوماً باید علایق مختلف مردم را در قالب تشکلهای و نهادهای مدنی سامان داد تا از این طریق مشارکت مردم عملی شود، در غیر این صورت به هر حال ممکن است مردم تا یک زمانی مشروعیت کلی یک نظام را بپذیرند ولی بر اثر عوامل متعددی که عمدتاً ناشی از نبود رابطه بین دولت و مردم هست، نارضایتی پیش آید و حتی گران شدن قیمت بنزین یا نان یا بلیت اتوبوس را سبب گردد یا منجر به شورش و بحران شود. بنابراین یکی از مسایل مهم در عرصه خشونت‌های سیاسی توجه به بحث امتیازسیون اجتماعی و نهادهای جامعه مدنی است.

فصلنامه: به نظر جناب عالی در کشور ما مهمترین موانع موجود برای ایجاد یک فضای سالم برای

رقابت سیاسی چیست؟ آیا پیش شرطهای لازم این پدیده در فرهنگ سیاسی ما موجود است یا خیر؟

سیاسی مردم است دیگری خودمؤسسان احزاب، گروهها و تشکلهای سیاسی و

دکتر اطاعت: این سؤال از جوانب

مختلفی قابل بحث است. یکی فرهنگ

نخبگان هستند و عامل سوم دولتها هستند. معمولاً دولتها چندان علاقه‌ای ندارند که در مقابلشان یا کنارشان نهادهای مدنی یا جریانه‌ها و احزاب سیاسی قدرتمندی وجود داشته باشند، یعنی مانع اصلی کار، خود دولتها هستند. چون هرچه حوزه فعالیت نهادهای جامعه مدنی گسترده شود حوزه و قلمرو دولت کاهش پیدا می‌کند، یعنی در نقطه مقابل با هم قرار دارند. در جامعه ما در شرایط فعلی از منظر حقوقی و سیاسی مشکل چندانی در بین نیست؛ اگرچه قواعد و مقرراتی که وجود دارد قابل بحث و بررسی بوده و اشکالاتی بر آن وارد است، منتهی می‌توان گفت مسأله اصلی در عدم شکل‌گیری جامعه مدنی، قانون و مقررات نیست. ما مشکل سیاسی هم در شکل‌گیری نهادهای مدنی نداریم، چرا که مسایل عمدتاً به مشکلات فرهنگی جامعه ما برمی‌گردد. دلایلی برای آن می‌توان برشمرد، یکی این که جامعه ما عمر زیاد یا تجربه چندانی در بحث آزادی و حکومت و مردم‌سالاری ندارد و در واقع ۲۰ سال است که این قضیه را می‌بینیم که یک بخش از آن درگیری با گروه‌های خشونت‌طلب و مسلحانه در اوایل انقلاب و بخش مهمی از آن ۸ سال درگیری با یک جنگ تحمیلی است. در

این میان بخش اندکی از فرصت ما به بحث تمرین مشارکت و ممارست در عرصه مردم‌سالاری اختصاص یافت و نمی‌توانیم از یک طرف توقع داشته باشیم که در مدت زمان کوتاهی همه این مسائل نهادمند شوند، به ویژه که پیش‌زمینه‌های منفی نیز در این زمینه در جامعه وجود دارد.

محدودیت‌های تربیتی و فرهنگی هم زیاد است این جا ما اگر از نظر جهان‌پذیری سیاسی بخواهیم به بحث پردازیم دو وجه برایمان اهمیت دارد یکی تربیت سیاسی است که عمدتاً از طریق تمرین و تکرار و آموزش به دست می‌آید و اگر از نظر آموزشی، کتابهای درسی ما بسیار فقیر هستند، یعنی عملاً آموزشهای چندانی در این زمینه [تربیت سیاسی] داده نشده است؛ البته عمر ۲۰ ساله انقلاب سابقه چندانی برای تحقق نهادهای جامعه مدنی قدرتمند نیست؛ براساس مطالب پیش‌گفته به نظر می‌رسد دو وجه بسیار مهم می‌نماید یکی بحث آموزش سیاسی است که می‌تواند از مدارس و مقطع ابتدایی شروع شود، البته رسانه‌ها و مطبوعات حتی قبل از آن می‌توانند این کار را آغاز کنند و در دوران متوسط و دانشگاه نیز باید به وجه آموزشی این قضیه، توجه بیشتری بشود. وجه دیگر، تمرین و

ممارست است، مثلاً با برگزاری انتخابات شوراها، بحث رقابت سیاسی رادراقصی نقاط کشور در اعماق لایه‌های زیرین اجتماعی نفوذ داده‌ایم، و اکنون این اصل را - هرچند به خاطر خامی فرهنگ سیاسی ممکن است در سطح ملی برای مامعضلاتی ایجاد کند در لایه‌های زیرین اجتماعی گسترش می‌دهیم. برای نمونه حتی در روستاهای دورافتاده هر چهار سال یکبار انتخاباتی برگزار می‌شود و اکثریتی رأی می‌آورند، اقلیتی رأی نمی‌آورند، این اکثریت و اقلیت یاد می‌گیرند که علیرغم این که ممکن است نظریات یکدیگر را قبول نداشته باشند و اشکال و ایراداتی را بر یکدیگر وارد بدانند ولی باید با همدیگر کار کنند و این تمرین و ممارست مردم سالاری است. بنابراین این دو بعد آموزشی و بعد تمرینی این قضیه که به مرور مردم ما در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به تشکل عمل کنند و نهادمند کار خودشان را پیش ببرند روشن شد؛ حال مثالی را عرض می‌کنم؛ تحقیقی در کشور آمریکا انجام شده بود که سؤال اصلی آن این بود: چرا برخی از شهرها و روستاها و ایالت‌های آمریکا توسعه یافته و

بیشرفته‌اند و برخی جاها عقب مانده‌اند؟ نتیجه تحقیق این بوده است که آن جایی که مشارکت جمعی و تشریک مساعی بین مردم بیشتر بوده و افراد و گروه‌های اجتماعی بهتر توانسته‌اند با هم تعامل داشته باشند (تعامل مثبت)، این شهرها و ایالات و روستاها پیشرفت کرده‌اند و آن جا که تعامل مثبت اجتماعی کم بوده، باعث عقب ماندگی آنها شده است. برای این که بحث واضح‌تر شود این مثال را می‌توانیم عرض کنیم که در برخی شهرها تا ۱۰۰ و بعضاً تا ۱۵۰ گروه صنفی در عرصه‌های مختلف فعال بوده‌اند.

مثلاً در باب اوقات فراغت دانش‌آموزان و درباره فعالیت‌های جنبی دانشجویان و یا تأمین نیازهای مختلف اجتماعی از قبیل آب، برق و تلفن، مشاهده می‌شود که گروه‌های زیادی تأسیس شده‌اند که به طور مؤثر پی‌گیر امور هستند.

در این میان هریالت و شهری که تعداد تشکلهای آن بیشتر بوده، رشد و توسعه بالاتری پیدا کرده است و هرچه کمتر بوده، برعکس، رابطه مستقیمی بین این قضیه وجود داشته است و بنابراین اینها نیاز به آموزش و در مرحله بعد هم نیاز به تمرین و تکرار دارند.

تحلیل و دقت بسیار است؛ به نظر جناب عالی در مواجهه با چنین پدیده‌هایی بهترین روش تحلیل و واکنش چیست؟

سطح ملی گسترش پیدا کند و سپس مجبور بشویم به اشخاص، گروه‌ها، سیاستها و ابزاری توسل جویم که در مواقع بروز بحرانهای ملی کارایی دارند. از این حیث، سیاستها در واکنش با بحران کوی دانشگاه همگن نبود و همین امر به آن ابعدای ملی داد، در حالی که این پدیده بسیار کوچک‌تر، و در حد یک خواست صنفی قابل بررسی بود.

خلاصه کلام آن که، در چنین مواقعی که بحران بنا به هر دلیلی جنبه ملی می‌یابد، آن چه که باید محور کار فعالیت کلیه گروهها قرار بگیرد اصل مصالح کلان نظام و کشور است، که می‌طلبد در ورای ملاحظات جناحی عمل کرده، حکومت - به معنای عامش - را قادر به اخذ یک سیاست معقول و احد بگرداند. بهره‌برداری خاص و مقطعی در این دوره‌ها، از آن حیث که اصل وجود نظام را دچار تهدید می‌سازد، به هیچ وجه معقول نمی‌نماید. به عبارت دیگر هزینه چنین منافعی بالا بوده و مطلوبیت لازم را ندارند.

دکتر اطاعت: در زمینه موضوع مورد سؤال، تذکر چند نکته ضروری است: اولاً: جامعه ما جامعه‌ای است به شدت سیاسی که در آن معمولاً پدیده‌های مختلف از منظر سیاسی تحلیل و با آنها برخورد می‌شود. ثانیاً: جامعه‌ای جوان است و نیرو و هیجان جوانان همیشه در گستره و عمق حوادث مؤثر می‌باشد.

ثالثاً: نهادهای مدنی در جامعه مانویا بوده و معمولاً کارکرد لازم را هنوز ندارند. نتیجه آن که، طبیعتاً بستر اجتماعی برای بروز حوادثی از این قبیل، مساعد می‌نماید؛ از این رو گذشته از حادثه کوی دانشگاه، بررسی این پدیده و اتخاذ راهکارهای بنیادین برای حل این معضل به شکل اساسی، برای آینده امنیت جامعه ما ضروری است. به نظر بنده، فرهنگ سیاسی حاکم باید به آن سوی برود که توان بر تفکیک انواع پدیده‌های سیاسی از یکدیگر را بیابد؛ مثلاً با حادثه‌ای صنفی که دارای خواستهای سیاسی محدود و معین بود، نباید به شکلی برخورد کرد که در

فصلنامه: در مقام طراحی راهبرد، اولاً برای ممانعت از شکل‌گیری بستر مناسب جهت پدید آمدن

خشونت‌های سیاسی و ثانیاً نحوه ارایه واکنش مناسب، جناب عالی چه پیشنهادهایی دارید؟

دکتر اطاعت: راهبردهای پیشنهادی بنده از نظریه موسوم به

توسعه نامتوازن و نظریه ایجاد شکاف بین توقعات و امکانات استنتاج می‌شود.

۱- نظریه توسعه نامتوازن: توسعه در واقع مفهومی کلان و کلی است که وجوه مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را دربرمی‌گیرد، اما متأسفانه در کشورهای جهان سوم، به علت غلبه بحث رشد اقتصادی بر سایر وجوه، تا حدودی مجهول واقع شده است. توسعه نامتوازن خود موجب بحران است یعنی زمانی که از یک طرف رشد اقتصادی داشته باشیم و برای افزایش درآمد ملی تلاش کنیم ولی در وجه دیگر در بعد توسعه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی تلاشی صورت نگیرد یا حداقل قانونمندی پدید نیاید، طبیعتاً این نامتوازن بودن، ممکن است بحرانهایی را در سطوح مختلف ایجاد کند که تحت عنوان بحث عقلانیت ابزاری و عقلانیت مفاهیم به آن اشاره می‌شود. دنیای صنعتی غرب در وجه عقلانیت ابزاری رشد کرده، به گونه‌ای که امروزه منتقدان دنیای غرب و کشورهای صنعتی به بحث انسان ساعتی اشاره می‌کنند، در واقع همچون پرنده‌ای که یک بالش قدرتمند است و بال دیگرش ضعیف است؛ به هر حال این عدم تعادل باعث می‌شود که این پرنده نتواند پرواز متعادلی داشته باشد. این مسأله‌ای مهم است. عدم توجه

به ویژه به بحث عدالت اجتماعی و توسعه سیاسی نهادمند موجب وزمینه‌های ظهور و بروز بحران و خشونت است.

۲) نظریه شکاف بین توقعات و امکانات: از این دیدگاه، انقلابها زمانی رخ می‌دهند که بین انتظارات مردم و خواسته‌هایی که برآورده می‌شود، فاصله زیادی وجود داشته باشد. باید گفت به هر حال تا حدی بین توقعات و انتظارات مردم و خواسته‌هایی که برآورده می‌شود، همیشه شکافی وجود دارد. منتهی این شکاف اگر از حد معینی خارج شود آن جاست که نظام سیاسی تعادل خود را از دست می‌دهد و بحران و اغتشاش سیاسی، ممکن است حتی زمینه بروز یک انقلاب و یا واژگونی یک نظام سیاسی را به دنبال بیاورد.

این عوامل کلی، در هر نظام سیاسی موجب بحران است و اما این که ما چه راهکارهایی را برای حل بحرانها و نداشتن تنشها و اغتشاشها باید در نظر بگیریم در واقع عمل به این مسأله و از بین بردن وزمینه‌های بروز خشونت می‌تواند کمک مؤثری به این قضیه بکند؛ که در این باره به طور مشخص، اصل رقابت و تکثر سیاسی پاسخ‌گوست؛ چرا که گروهها و جریانهای سیاسی در قالب رقابت سیاسی سالم می‌توانند دیدگاههای خود

را عرضه کنند، که این به لحاظ روانی از تمرکز ایده‌های نهفته که ممکن است یکباره بر اثر شرایط خاصی به حالتی خشونت‌آمیز تبدیل گردد جلوگیری می‌کند؛ یعنی قبل از این که این خواسته‌ها انبار شود، اگر در قالب رقابتهای سیاسی عرضه شود، از تمرکز این ایده‌های نهفته جلوگیری می‌کند، اما زمانی که یک نظام سیاسی، نظامی انحصاری باشد یعنی فقط یک جریان سیاسی حاکم بوده و اجازه ظهور و بروز به سایر جریانهای سیاسی را ندهد، این مطالبات، خواسته‌ها و علایق موجود، در قالب خشونت زمینه بروز پیدا می‌کند. دارنڈرف از جامعه‌شناسان سیاسی بر این باور است که اگر گروههای اجتماعی اجازه سازمان یافتن برای بیان عقاید خودشان را داشته باشند امکان تعارضات خشونت‌آمیز به شدت کاهش پیدا می‌کند یا به زبان دیگر رقابت احزاب و تشکلهای سیاسی شکل تلطیف شده مبارزات خشونت‌آمیز است. البته بحث تکثری که در این جام طرح می‌شود ممکن است تکثر در اصول نباشد، در اصول، یک نظام سیاسی می‌تواند وحدت‌گرا باشد و در اهدافی که به دنبال تحقق آنست وحدت نظر داشته باشد ولی روشها و شیوه‌های دستیابی به این اصول و تحقق این اهداف، می‌تواند متنوع و متعدد باشد.

وقتی یک نظام سیاسی این روشها را به رسمیت بشناسد و جریانهای سیاسی در قالب این دیدگاهها بتوانند به رقابت سالم بپردازند، در واقع تا حدود زیادی از بروز خشونت جلوگیری کرده‌اند. بحث دیگر بحث عدالت اجتماعی است، یعنی تحقق عدالت اجتماعی این کمک مؤثر را [برای جلوگیری از خشونت] می‌کند به خصوص در نظامهایی که از لحاظ اقتصادی مشکلات و محدودیتهایی وجود دارد اگر با محدود بودن امکانات، عدالت اقتصادی و اجتماعی را رعایت نکنند، زمینه‌های بروز خشونت را فراهم می‌کند، به ویژه زمانی که گروههای خاص از امتیازات ویژه‌ای برخوردار باشند و خطوط قرمز متعدد و متراکم ترسیم گردند که با گسترش دامنه این خطوط قرمز، محدودیتهای بیشتری برای افراد جامعه فراهم بشود، افراد جامعه برای شکستن این خطوط قرمز تلاش خواهند کرد و شکستن هر خط مرکزی به معنای تحریک بر ضد نظام سیاسی و شوریدن بر آنست؛ بنابراین یکی از مسایل مهمی که به کاهش تشنج می‌تواند کمک کند، محدود و ترک کردن خطوط قرمز در نظامهای سیاسی است، یعنی ما نباید به گونه‌ای نظام سیاسی خود را تعریف کنیم که اصل بر ممنوع بودن گذاشته شود؛ در

حالی که اصل بر برائت است، مگر مواردی استثنایی؛ ولی اگر اصل را بر محدودیت بگذاریم این نگرش منفی باعث بروز خشونت و طغیانهای سیاسی و اجتماعی می شود؛ منطق گفتگو و عرضه دلیل و مدرک برای رفتار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تا حدود زیادی می تواند مانع بروز تشنجات و درگیریها باشد که خوشبختانه در مکتب اسلام به این مسأله مؤکد اشاره شده و ما آیات متعددی از قرآن می بینیم؛ برای نمونه در آیه ای خداوند برای کفار توضیح می دهد و می گوید ما با این توضیحاتی که می دهیم مطمئنیم که اینها نمی پذیرند با این که خداوند علم و آگاهی دارد که مشرکان با این توضیحات هم قانع نمی شوند، ولی علی رغم آن توضیح می دهد و مسایل را باز می کند. نمونه تاریخی اش را هم

می توانیم در رفتار پیامبر اکرم، امام علی (ع) و امام صادق (ع) بینیم؛ امام صادق حتی خود را موظف می دید نه که در برابر مشرکان و زندیقان هم برای هر مسأله ای دلیل بیاورند ولو این که ممکن بود آنان دلیل را نپذیرند و انکار کنند؛ بنابراین جایگزینی منطق گفتگو و دادن دلیل و مدرک برای هر رفتار سیاسی، می تواند تا حدود زیادی در کاهش تشنج و از بین بردن بحران کمک ساز باشد.

نکته آخر آن که به دو نوع نیاز مادی و معنوی انسان کلاً باید توجه شود، بنابراین اگر یک نظام سیاسی صرفاً به ابعاد معنوی انسان توجه کند و نیازهای مادیش را برآورده نسازد، باز این نیاز معنوی مشکل آفرین می گردد؛ عکس آن نیز بدیهی و صادق است.

فصلنامه: با تشکر از جناب عالی که وقت خود را در اختیار فصلنامه گذاردید و به امید آن که زمینه بحث، بررسی و نقد درباره محورهای مورد نظر بیش از پیش فراهم گردد و در نتیجه ما شاهد طراحی یک نظام سالم برای رقابت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران باشیم.